



با انزوی هسته‌ای،  
دهه‌ها قبل می‌توانستیم  
به فضا سفر کنیم  
گفت‌وگو با آرتور سی کلارک،  
نویسنده بزرگ ادبیات  
علمی تخیلی

## داستان‌هایی از کرمکشان‌ها

صدای برخورد موج دریا به ساحل  
سنگی و نمای بازگشت کف‌آلود  
موج‌های شکسته شده به سوی  
دریای بیکران، ضربان قلبش را  
بی اختیار بالا برد، صحنه‌ای که  
خاطرات خوش جوانی را به یادش  
می‌آورد و حس تعلق داشتن به ...

## هزار داستان

۴ صفحه ویژه ادبیات داستانی  
۲۴ دسامبر ۲۰۲۰ | ۹ جلدی اول ۱۴۴۲  
شماره ۳۲۸۳ روزنامه شهرآرا  
۵شنبه



درخواست بی‌شرمانه از اصغر فرهادی

هنوز مانده بود تا اصغر فرهادی اسکارش را بگیرد و «درباره‌الی» هنوز  
بر پرده سینماها بود که کیف پول و مدارک در خط یک متروی تهران به  
سرقت رفت. افسرده و خسته و گرسنه پله‌های مترو را بالا آمدم و...



نگاهی به شکل‌گیری و سیر تاریخی «ادبیات علمی تخیلی»

## کرمکشان در دالان داستان

۲

### (درنگ)



### روایت: مسئله جهانی

ویژگی مختص انسان می‌دانند. [....] مسلم است که ما آن قدر ناآگاهانه در روایت غرق شده‌ایم که گویی همگی استعدادش را از بدو تولد داشته‌ایم. شاید جامع‌ترین نوشته درباره جهان شمولی روایت در میان انسان‌ها، همان سطرهای آغازین مقاله برجسته رولان بارت درباره روایت (۱۹۶۶) باشد. بد نیست آن را به تفصیل در اینجا بیآوریم:

روایت‌های جهان بی‌شمارند. روایت در وهله نخست انواع شگرفی از ژانرهای مختلف است که خود این ژانرها در ساحت‌های مختلفی توزیع شده‌اند. گویی هر ساحت مستعد دریافت قوه‌های انسان باشد. روایت را می‌توان با زبان گفتاری و نوشتاری، با تصاویر ثابت و متحرک، حساب‌شده از همه این ساحت‌ها رساند. روایت در اسطوره، افسانه، حکایت، قصه، مان‌کوتاه، حماسه، تاریخ، تراژدی، نمایشنامه، کمدی، پانتومیم، نقاشی (قدیسه اوسولا اثر کارپاچو را در نظر بگیرید)، شیشه‌نقشینه‌ها، سینما، کتاب‌های مصور، اخبار و مکالمات حضور دارد. شهادی دیگر بر جهان شمولی روایت این است که ذیل تمام فرم‌های یادشده تقریباً بی‌شمار، روایت در هر سنی، در هر مکانی و در هر جامعه‌ای حضورش قطعی است. روایت با تاریخ بشر آغاز شده و هیچ قومی بدون آن وجود نداشته است. تمام طبقه‌ها و تمام گروه‌های انسانی روایت‌های خودشان را دارند و تمام انسان‌ها یا سابقه فرهنگی مختلف و حتی متضاد از آن بهره می‌برند. روایت وای تمایز میان ادبیات خوب و بد، پدیده‌ای بین‌المللی، فراتاریخی و فرافرهنگی است. روایت همه‌جا هست، درست مانند خود زندگی.

«روایت» سازه‌ای مشترک میان داستان و فیلم و نمایش و ... است. در واقع، مفهومی اساسی برای نویسندگان است که درک آن می‌تواند به ارتقای سواد داستانی‌شان یاری برساند. یکی از کتاب‌های خواندنی در این زمینه که سال‌های اخیر به فارسی ترجمه شده، «سواد روایت» نوشته‌ایچ پورتر ابوت و برگردان رؤیا پورآذر و نیما م. اشرفی (نشر اطراف) است. بخشی از آن را بیخوانید:

وقتی به روایت فکر می‌کنیم، معمولاً ذهنمان به سمت وسوی هنر می‌رود، به سمت رمان‌ها، رزم‌نامه‌ها، قصه‌های عامیانه یا دست‌کم حکایت‌ها. اما قصه‌گویی را استعدادی ذاتی می‌دانیم. درست است که روایت ممکن است هنر باشد و هنر با روایت شکوفا می‌شود اما روایت چیزی است که همه ما از هنرمند گرفته تا دیگران- در آن دست داریم. ما هر روز و به‌ارها روایت‌های گوناگونی می‌سازیم. از همان لحظه که واژه‌ها را کنار هم می‌چینیم در واقع دست‌به‌ای کار می‌زنیم. به محض اینکه فعلی پس از فاعلی می‌آوریم، به احتمال زیاد وارد گفتمان روایی می‌شویم، و این حکایت از جهان شمولی روایت دارد. کودکی جیغ می‌زند که «زمین خوردم» و در همین اثنا روایتی کوچک برای مادرش بازگو می‌کند، درست همان‌طور که من با گفتن همین جمله ناتمام روایتی متفاوت و کمی طولانی‌تر برای شما بازگو کردم که شامل بازگویی روایت آن کودک است: کودکی جیغ می‌زند که «زمین خوردم».

اگر حضور روایت را تقریباً در تمامی گفتمان‌های انسان‌ها یا به عبارت دیگر جهان شمولی روایت را بپذیریم، دیگر تعجب نمی‌کنیم که چرا برخی نظریه‌پردازان روایت را هم مثل زبان

### راهنمای پشت‌پازدن به توصیه‌های داستان‌نویسی!

وحید حسینی ایرانی

در این یادداشت نمی‌خواهم به موضوع آستانه داستان و باید‌ها و نیاید‌های آن بپردازم بلکه قصد دارم مسئله‌ای کلی‌تر را با علاقه‌مندان جوان مطرح کنم. در میان بگذارم. روی هم رفته، توصیه‌های کاربردی و به‌دردبخور و از زوایای گوناگون، برای نوشتن داستان خوب و خواندنی کم نیستند و مدرسان و نویسندگان هم که آن‌ها را گوشزد می‌کنند، فراوان‌اند. اما نکته‌ای را نباید از یاد برد، اینکه در هنر-اینجا هنر داستان‌نویسی- گزاره و حکم قطعی نداریم (حتی همین ادعا هم می‌تواند نقض شود!) و از این رو کارآمدترین توصیه‌ها را هم می‌توان نادیده گرفت. برای نمونه، توصیه به رعایت تعلیق -که آن را «اندروای» و هم چنین «تلاسه» نیز گفته‌اند- یعنی پدیدآوردن اشتیاق و کنجکاوی در خواننده برای دنبال کردن داستان، رهنمودی پذیرفته‌شده در آموزش نویسندگی است اما باید دانست که پرشمارند داستان‌ها و رمان‌های مشهور و مطرحی که کند و ملال آورند. از رمان‌های کلاسیک پیش از سده بیستم که بگذریم، برخی رمان‌های شناخته‌شده مدرن هم با وجود جایگاه ادبی والا بسیار سخت‌خوان و خسته‌کننده‌اند. رمان‌های درجه یک «خشم و هیاهو» و «جان که می‌دادم» (در ایران با نام «گوربه‌گور») از نویسندگان تراز اولی چون ویلیام فاکنر و آلفرد جان خواننده را به لبش می‌رسانند و خواندن شاهکار طولانی مارسل پروست، «در جست‌وجوی زمان از دست‌رفته»، کار هر کتاب‌خوانی

نه سایه‌ای بود و نه درختی، و ایستگاه، میان دوردیف خط آهن، زیر آفتاب قرار داشت. در یک سوی ایستگاه سایه گرم ساختمان افتاده بود و از باز، نوشگاه پرده‌ای از مهره‌های خیزران به‌نخ کشیده آویخته بود تا جلورود پشه‌ها را بگیرد. مرد آمریکایی و دختر همراهش پشت میزی، بیرون ساختمان، در سایه نشسته بودند. هوا بسیار داغ بود و چهل دقیقه دیگر قطار سریع‌السیر از مقصد بارسلون می‌رسید. در این محل تلاقی دو خط، دو دقیقه‌ای توقف می‌کرد و به سوی مادرید راه می‌افتاد.

خبر رسید: «چی بخوریم؟» کلاش راز سر برداشته و روی میز گذاشته بود. مرد گفت: «هوا خیلی گرمه...»

در میان توصیه‌هایی که به داستان‌نویسان جوان می‌شود، یکی این است که بکشند آستانه‌های جذاب و لغزنده برای داستان‌های خود بنویسند که پیش از آنکه خواننده بخواهد داستان‌شان را کنار بگذارد، او را به دام بیندازند و او را به خواندن ادامه داستان کنند. آنچه در آغاز این مطلب آمد، شروع داستان کوتاه «تیه‌هایی چون فیل‌های سفید» (نوشته آرنست محبوبیت جهانی همین‌گویی و شهرت خود این داستان، شروع گریا و دلچسپی نیست. در واقع یک صحنه‌پردازی و فضا‌سازی خوب و متناسب با داستان اما بی‌بهره از آن چنگکی است که خواننده را اسیر می‌کند تا او هر طور که هست برای دنبال کردن ماجرا وقت بگذارد!

با «هزار داستان» همراه باشید. داستان‌ها و شعرها و ترجمه‌های خود را برای انتشار در این ویژه‌نامه به رایانامه v.hosseini@shahrarane.ir بفرستید.



### (تجربه‌نگار)

الهام فلاح  
داستان‌نویس



### با من بگو

در سال‌های اخیر، شکلی از ادبیات در حال رواج یافتن است که تا حتی آمارهای وسایت بزرگ‌آمازون کتاب‌فروشی‌های خرد و کلان کشوری چون ایران به‌خوبی نشان می‌دهد اقبال بسیار زیادی هم بین خوانندگان و مخاطبان دارند. ادبیاتی که رقم‌پولی حوزه‌نشر را به‌خوبی جابه‌جا کرده است، ادبیاتی که بر اساس واقعیت و تجربه‌های زیسته‌نویسنده‌ها گرفته‌شده و از اینکه در حوزه رمان و داستان تعریف شود، در قالب نادرست و البته اثربخشی‌گرایی یا زندگی‌نامه خودنوشت قرار می‌گیرد. شروع جریان به این شکل و به این برتری شاید از داستان‌مانند شروع شد، دختری پاکستانی که در کتابش ماجرای ظلمی را شرح می‌داد که طالبان بر او دیگر دختران تحت حکومتشان رومی داشتند. بعد از آن، نادیا مراد با کتاب خود جهان را به تحسین و تکریم واداشت که روایتی بود از ستم و تجاوز داعش بر یک دختر یزدی که پس از گریختن از زیر سایه شوم تروریست‌ها، به‌عنوان فعال حقوق بشر، مبارزه علیه خشونت جنسی را در پیش گرفت. میشل اوباما با کتاب «شدن» دیگر راوی‌ای بود که توانست با سرگذشت خود، توجه جهانیان را جلب کند. بزرگ‌ترین شگرد و شاخصه این کتاب‌ها دهن‌گشودن و گفتن زنان از چیزهایی است که شاید تا همین چند سال پیش تابو یا بخش‌رازگفته‌شدگی هر زنی محسوب می‌شد که بناس‌آن را با خود به‌گور ببرد. در ادامه، زنان دیگری هم دست‌به‌این کار زدند. البته مردانی هم این شیوه‌افشاکاری را در کتاب‌های خود به کار گرفتند. هیلاری کلینتون در کتابی به شرح عریان چگونگی مبارزات انتخاباتی خود با رقیبش، ترامپ، و ناگفته‌ها و ماجراهایی پشت پرده پرداخت. بعد از آن، نوبت بانوی اول فرانسه، والر



# داستان‌هایی از کهکشان‌ها

ایرج فاضل بخششی (زاده ۱۳۴۴)، نویسنده مشه‌دی، شاید پیگیرترین نویسنده امروز ایران در ژانر علمی تخیلی [یا به قول خودش «دانش‌پنیا»] است. او که در رشته مهندسی معدن درس خوانده، به جز نوشته‌های مطبوعاتی‌اش در زمینه‌های مهندسی و اقتصاد و ادبیات علمی تخیلی، نه عنوان کتاب نیز منتشر کرده است که همگی داستان‌هایی در همین ژانر هستند. «انسان‌ها و ایربرج‌ها»، «پیمایی از فراسوی زمان»، «فرشته‌نگهبان»، «فرزندان خورشید» و «سفر به ترا» از آثار اویند. فاضل بخششی هم چنین کتاب «روزی آخرین بار خواهد بود» را در دست چاپ دارد. برای پرونده ادبیات علمی تخیلی، دو داستان از او را انتخاب کرده ایم.

## برخورد نزدیک در مرز دو جهان



فرمانده ولی هیچ چیز نیافتیم تا حدود چهل دقیقه پیش که این تصویر را دریافت کردیم.»

او پس از سکوت کوتاهی ادامه داد: «برخی از همکاران ما بر این باور هستند که این شیء ممکن است دلیل وجود نیروی بازدارنده باشد.»

افسرنگهبان پس از گفتن این جمله، آغاز به کار با رایانه کوچک همراهش کرد تا تصویر موردنظرش را بر روی نمایشگر مجازی فرمانده به نمایش بگذارد.

پس از مدت کوتاهی در ادامه حرف‌هایش گفت:

«لطفاً به این تصویر نگاه کنید.»

فرمانده به تصویر روی نمایشگرش نگاه کرد. جسمی با شکلی بسیار نامنظم و نامفهوم بر روی صفحه نمایشگر به صورت سه‌بعدی به نمایش درآمد.

فرمانده با شگفتی پرسید: «این چیست؟»

افسرنگهبان نفس عمیقی کشید و گفت: «این شیء در فاصله چندصد هزار کیلومتری با سرعت ثابتی به سوی ما می‌آید.»

فرمانده همان طوری که با شگفتی به تصویر سه‌بعدی نگاه می‌کرد، دوباره پرسید: «این چیست؟»

افسرنگهبان گفت: «من این تصویر را به آبرایانه سپهرنورد دادم تا بررسی کند و بگوید با چه چیزی روبه‌رو هستیم.»

فرمانده سرش را به سوی افسرنگهبان چرخاند و پرسید: «نتیجه؟»

افسرنگهبان با دودلی گفت: «به نظر یک جور سپهرنورد است.»

افسرنگهبان گفت: «بله، از نظر تئوری حق با شماست. من از بخش پژوهش‌های فیزیک خارج از زمین درخواست کردم این فرضیه را بررسی کنند.»

فرمانده ناباورانه چند دقیقه‌ای با خود فکر کرد. سپس گفت: «فعلاً برایشان یک پیام دوستانه بفرستید.»

افسرنگهبان با ناراحتی در جواب فرمانده گفت: «راهی برای ارتباط وجود ندارد. چون قوانین فیزیکی ما با آن‌ها متفاوت است.»

فرمانده با حالتی تحکم‌آمیز گفت: «ولی ما آن‌ها را دیدیم. پس آن‌ها هم می‌توانند ما را ببینند. بنابراین راهی برای رساندن پیام به آن‌ها وجود دارد.»

افسرنگهبان سرش را به معنی مخالفت تکان داد و گفت: «متأسفانه راهی نیست. ایرایانه از منظر آن‌ها سپهرنورد ما را شبیه‌سازی کرده است. تصویر ما برای آن‌ها یک توده سنگی سرگردان در فضا است.»

فرمانده با ناراحتی گفت: «باید راهی باشد.»

در همین هنگام، افسر فرماندهی پژوهش‌های فیزیک خارج از زمین سراسیمه وارد اتاق فرماندهی شد و بی مقدمه گفت: «فرمانده، باید فوراً کاری انجام دهیم.»

فرمانده از روی صندلی برخاست و از او پرسید: «چی شده؟»

افسر فرماندهی پژوهش‌های فیزیک خارج از زمین همان طور که به سوی فرمانده می‌آمد، پاسخ داد: «همین الان ایرایانه بررسی قوانین فیزیکی حاکم بر نقطه تماس دو سپهرنورد را به پایان رساند. ما به دلیل تراکم فضا، در زمانی بسیار زودتر از آنچه فکر می‌کردیم به آن نقطه می‌رسیم.»

فرمانده با کنجکاوی پرسید: «و چه خواهد شد؟»

افسر فرماندهی پژوهش‌های فیزیک خارج از زمین با ناراحتی پاسخ داد: «جهان آن‌ها جهان ما را هضم می‌کند و قانون فیزیک این جهان جدید بر ما حاکم خواهد شد.»

فرمانده که گیج شده بود، با شگفتی به چهره دو افسر پیرامونش نگاه کرد.

چند ساعت بعد، سپهرنورد کاوشگر ناشناس به آرامی از کنار یک توده بزرگ سنگی سرگردان گذشت.

افسر پژوهش‌های فضایی از فرمانده کاوشگر ناشناس پرسید: «قران لازم است نمونه‌ای از این توده سنگ بگیرید.»

فرمانده در حالی که بر روی صفحه نمایشگر مجازی به تصویر سه‌بعدی توده سنگ نگاه می‌کرد، پاسخ داد: «به نظر چیز خاصی نمی‌آید. نیازی به نمونه‌گیری نیست. اگر مزاحمتی برای ما ندارد، بگذارید سرگردان در فضا بماند.»

صدای برخورد موج دریا به ساحل سنگی و نمایی بازگشت کف‌آلود موج‌های شکسته شده به سوی دریای بیکران، ضربان قلبش را بی اختیار بالا برد، صحنه‌ای که خاطرات خوش جوانی را به یادش می‌آورد و حس تعلق داشتن به سیاره زمین را در او زنده نگاه می‌داشت.

ناگهان تکانی سخت اتاق را لرزاند. با دلخوری چشم بند واقعیت مجازی را برداشت و به پیرامونش با کنجکاوی نگاه کرد.

در همین هنگام، صدای افسرنگهبان اتاق راهبری از بلندگوی اتاق به گوشش رسید که می‌گفت: «فرمانده به اتاق راهبری.»

فرمانده از اینکه در زمان استراحت صدایش می‌کنند، کمی دلخور شد ولی او می‌دانست افسرهای نگهبان بدون دلیل درخواست حضورش را در اتاق راهبری اعلام نمی‌کنند. بنابراین از روی صندلی راحتی‌اش بلند شد. فرمانده لباس کارش را پوشید و به سوی اتاق فرماندهی سپهرنورد راه افتاد.

با ورود فرمانده به اتاق راهبری، تمام کارمندان به احترامش از روی صندلی‌هایشان بلند شدند و ایستادند. آن‌ها پس از نشستن فرمانده بر روی صندلی فرماندهی، روی صندلی‌هایشان قرار گرفتند و در سکوت به کارشان ادامه دادند.

افسرنگهبان با گام‌های بلند و مطمئن به سوی صندلی فرماندهی آمد و پس از ادای احترام گفت: «بخشید فرمانده که در زمان استراحت مزاحم شما شدم ولی مشکلی پیش آمده.»

فرمانده بدون توجه به گفته افسرنگهبان، نگاهی سریع به نمادهای کنترلی روی صفحه نمایشگر انداخت. همه نمادها سبز بودند. رنگ سبز نشانگر آن بود که تمام ابزار و ساختارهای هدایتی سپهرنورد درست کار می‌کنند.

فرمانده پس از اطمینان از درستی ساختارهای راهبری سپهرنورد کاوشگر، از افسرنگهبان پرسید: «چی شده؟»

افسرنگهبان صدایش را کمی صاف کرد و پاسخ داد: «موتورهای جلوبرنده نمی‌توانند سپهرنورد را به جلو حرکت دهند. حتی با افزایش قدرت موتور، تنها تکان‌های خطرناکی به سپهرنورد وارد می‌شود. من مجبور شدم تا یافتن علت، دستور توقف را صادر کنم.»

فرمانده دوباره نگاهی به صفحه نمایشگر مجازی انداخت و گفت: «همه چیز که درست به نظر می‌آید. چه نیرویی جلو حرکت ما را گرفته؟»

افسرنگهبان در پاسخ فرمانده گفت: «من نمی‌دانم. ما نزدیک به دو ساعت به دنبال علت



ایرج فاضل بخششی

## دانش



مهدی وزیرانی

درخواست بی‌شماره از اصغر فرهادی ماجراهای من و مشاهیر

هنوز مانده بود تا اصغر فرهادی اسکارش را بگیرد و «درباره‌الی» هنوز بر پرده سینماها بود که کیف پول و مدارکم در خط یک متروی تهران به سرقت رفت. افسرده و خسته و گرسنه پله‌های مترو را بالا آمد و پیاده مسیر نامعلومی را در پیش گرفتم. بودنم در آن بازه زمانی در تهران بنابه دلایلی می‌بایست مخفی می‌ماند و همین‌را، بحران موجود را به شدت تشدید می‌کرد. نسبت غربتم در پایتخت، یک به چندین و چند میلیون بود. فقط ناصر را می‌شناختم که در دانشگاه علامه درس می‌خواند. می‌دانست تهران هستم. تماس گرفتم و نشانی خوابگاهش را پرسیدم. پیاده از پل سیدخندان در مسیر شمال، خیابان شریعتی را در پیش گرفتم. خیابانی که در آن عصر پاییزی بزرگ‌ترین نان‌خامه‌ای‌های دنیا را به نمایش گذاشته بود. شب شده بود و با آخرین رقم‌ها داشتم به قطعه‌ای از بهشت نزدیک می‌شدم. گرسنگی در آن لحظات چنان بیچاره‌ام کرده بود که به هیچ چیز نمی‌توانستم فکر کنم. تا به خیابان بن‌بستی که انتهای خوابگاه بود رسیدم، ابتدا بویی شبیه به سوختن زباله و چند قدم جلوتر بویی خورش قیمره به مشامم خورد. گرسنگی مرا شبیه کوسه‌ای کرده بود که از کیلومترها دورتر بوی طعمه را می‌فهمید. با تجربه سه‌سال زندگی در خوابگاه دانشجوئی، از وفور غذا در آنجا مطمئن بودم. خوابگاه پسران دانشکده علوم اجتماعی علامه ساختمان چندطبقه‌ای بود با حیاطی کوچک که فقط برای بازی والیبال جاداشت. انگار همه ساکنان خوابگاه برای خوشامدگویی من آمده باشند، حیاط غلغله‌آم‌د بود که دور چیزهای نامعلوم حلقه زده بودند. سطل زباله در آتش می‌سوخت و ناصر را بالای چارپایه‌ای دیدم که برگه‌ای در دست داشت و از روشش با صدای بلند چیزهایی می‌خواند. چند قدم جلوتر رفتم و برای ناصر دستي تکان دادم و فاجعه را رؤیت کردم. دو تا دیگ چپه‌شده دیدم، یکی خورش قیمره و یکی برنج و ته‌دیگ. عدل همان شب دانشجوئیان به علت کیفیت نامناسب غذا دست به اعتصاب زده بودند. نیمه‌های شب که روی تختی در طبقه چهارم ساختمان دراز کشیده بودم و یک تکه نان خشک را سق می‌زدم، فکر کردم اگر ناصر به جای جامعه‌شناسی، دانشجوی روان‌شناسی بود، حالا من با سبیری کمتر توجری به‌شده‌ای غنغدغه جور کردن پول بلیت قطار را داشتم. ولی آن شب با گرسنگی بی‌سابقه‌ای نگران بودم که حالا پول بلیت قطار بازگشتم را چگونه فراهم کنم. هیچ رابطه محترمانه‌ای میان دانشجو و صبحانه وجود ندارد. پس جای داغ‌شده شب قبل را سر کشیدم و با ناصر راهی دانشکده شدم. همین‌طور برای خودم در محوطه دانشکده قدم می‌زدم و داشتم نقشه می‌کشیدم که چطور قاچاقی سوار قطار بشوم و خودم را جای مسافری که نیامده جا بزنم و وقتی مأمور کنترل بلیت آمد، خودم را پنهان کنم. در همین فکرها بودم که دیدم چند نفر جلو تابلوی اعلانات ایستاده‌اند و انگار خبر شکستن محاصره شهر و پایان گرسنگی شهروندان را چسباندند باشند به تابلو، با شادی هم را بغل می‌کردند. در اعلامیه آمده بود که تا ساعتی دیگر، کارگردان، بازیگران و عوامل فیلم «درباره‌الی» برای نمایش و نقد و بررسی فیلم در دانشکده علوم اجتماعی حضور خواهند یافت. دیدار شهاب حسینی یا ترانه‌علیدوستی برای آدمی که پول‌هایش به سرقت رفته و قند خونش آن قدر پایین افتاده بود که نای حرف زدن هم نداشت نمی‌توانست خبر مستیبخشی باشد. اما من مستن در صندلی‌های راحت سالن آمفی‌تئاتر و کمی خوابیدن در آن تاریکی، انگیزه‌ای شد تا فلش‌هایی را که سمت سالن نمایش فیلم را نشان می‌دادند دنبال کنم و وسط‌های فیلم برسم به سالن. با صدای کرکننده سوت‌زدن‌ها و گف‌زدن‌ها از خواب پریدم. اصغر فرهادی داشت می‌رفت بالای سن ولی آن چند نفر دیگر را که همراهش پشت میز نشستند، نشناختم. از شهاب حسینی و ترانه‌علیدوستی هیچ نشانی نبود. آقای کارگردان ترجیح داده بود به جای بازیگران، لشکری از منتقدان را با خود بیاورد، منتقدانی بی‌رحم که اصغر فرهادی را از محو عجب، جواب‌هریک را می‌داد. به گمانم راز آن آرامش دست کشیدن مدام به موهایش بود و لابد یکی از علت‌های کم‌موشدنش هم همین بود. آن آب‌میوه پاکتی که توی سالن توزیع شده بود، کمی عقلم‌را سرخ‌ش‌آورد، البته فقط کمی. جلسه که تمام شد، جمعیت‌پورش برد برای امضا گرفتن و عکس‌انداختن با کارگردان نابغه‌ای که به‌زودی جایزه اسکار می‌گرفت. کمی که جمعیت متفرق شد و اصغر فرهادی ماند بان آن چند آدم سمجی که احساس می‌کردند استعداد غربیی در بازیگری دارند و تا کنون کشف نشده‌اند، ناگهان فکری شیطانی به سرم زد. چشم‌هایم را بستم و حرف‌هایی را که قرار بود تا لحظاتی دیگر به آقای کارگردان بگویم، یک‌بار مرور کردم و جلورفتم. دست‌هایم چنان یخ بود که انگار همان لحظه یک گلوله‌برفی درست کرده بودم. شاید برای همین بود که وقتی دست‌های اصغر فرهادی را گرفتم، آن‌طور جا خورد. دستی به موهایش کشید و می‌لیخن منتظر ماند که ببیند چه می‌خواهم. همان شب، زمانی که روی تخت طبقه سوم قطار درجه سه دراز کشیده بودم و داشتیم از بیابان‌های سرخ‌شاه‌رود می‌گذشتیم، خدا را شکر کردم که لحظه‌ای که آن قدر به آقای کارگردان نزدیک شده بودم، زبانم قفل شد و مثل احق‌ها فقط خندیدم. شما کسی را می‌شناسید که از معروف‌ترین کارگردان سینمای ایران برای یک پرس چلوکیاب و بلیت درجه سه قطار، پول دستی قرض بگیرد؟

فرمانده با حالتی تحکم‌آمیز گفت: «ولی ما آن‌ها را دیدیم. پس آن‌ها هم می‌توانند ما را ببینند. بنابراین راهی برای رساندن پیام به آن‌ها وجود دارد.»

افسرنگهبان سرش را به معنی مخالفت تکان داد و گفت: «متأسفانه راهی نیست. ایرایانه از منظر آن‌ها سپهرنورد ما را شبیه‌سازی کرده است. تصویر ما برای آن‌ها یک توده سنگی سرگردان در فضا است.»



## شورش



زن جوان با نگرانی از او پرسید: «به چه چیزی فکر می‌کنی؟»

مرد درحالی که به چشمان زن نگاه می‌کرد، گفت: «پس ما در سیاره مریخ بازیچه یک رایانه مرکزی می‌کنه؟»

زن جوان شانه‌اش را بالا انداخت و گفت: «نمی‌دونم. شاید از زمین و از مرکز پژوهش‌های زندگی فرازمینی.»

مرد جوان به فکر فرو رفت.

«اون یک سایبورگه.»

«سایبورگ؟»

«آره.»

مرد جوان سرش را تکانی داد و با تردید گفت: «شومی می‌کنی!»

زن جوان با خنده پاسخ داد: «سال‌هاست که همه اون‌ها سایبورگ هستند.»

مرد جوان، هم‌چنان با تردید، به چهره زن نگاه کرد و گفت: «ولی آخه...»

زن جوان گفته او را قطع کرد: «بله، اون‌ها خیلی مانند انسان‌ها هستند. شاید حتی آبرانسان باشن و می‌دونن که چگونه هواداران‌شون رو در حزب‌ها هدایت کنن.»

مرد جوان با کنجکاوی پرسید: «آخه چطوری؟ اون‌ها چطور این همه آدم رو گول می‌زنن؟»

زن درحالی که چیزی را دفترش یادداشت می‌کرد، در پاسخ مرد جوان گفت: «داده و تحلیل داده‌ها.»

او سرش را از روی دفترچه یادداشت بلند کرد و خیره به چهره مرد جوان گفت: «رایانه مرکزی همه اون‌ها رو باری می‌کنه. الگوریتم پیشرفته‌ای وجود داره که تمام رفتارها و خواش‌های انسان‌های روی این سیاره رو از زمان تولد، در خودش جمع‌آوری می‌کنه و برنامه آموزشی پیشنهاد می‌ده. رایانه هر روز تحلیل‌های جدیدی درباره جامعه انسانی تهیه می‌کنه.»

اون مراقبه که برابند حرکت کل جامعه در جهت موردنظرش باشه. رایانه مرکزی به رهبران سایبورگی احزاب دستور کار می‌ده تا برنامه‌های حزبی خودشون رو تهیه کنن،

## ۴



## هزارداستان

۵شنبه  
۴دی  
۱۳۹۹  
۰۹مهرماه ۱۳۳۲شهری



۱. کوتاه شده ترکیب **cybernetic organism** به معنای موجودی که هم اندام‌های ارگانیک دارد هم اجزای مکانیکی.